



عبرانیان باب یک

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۵۷-۰۸۲۱

عبرانیان، باب یک

ویلیام ماریون برانهام
جفرسونویل، ایندیانا
۵۷-۰۸۲۱

Hebrews, Chapter One

William Marrion Branham
Jeffersonville, Indiana
57-0821



www.bargozidegan.net

۱. و برای اینکه اندکی... گمان نمی‌کنم برای من چیزی بهتر از کلام باشد و ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.

۲. چهارشنبه‌ها و شاید یکشنبه‌ها، یکی از جلسات یکشنبه را به شبانمان کمی استراحت می‌دهیم که بسیار هم شایسته‌ی آن هست، و فکر کردم شاید به یکی از کتب کتاب مقدس پردازیم. قبلاً این کار را انجام می‌دادیم و گاهی حتی یک سال تمام وقت صرف آن می‌کردیم.

۳. زمانی را به خاطر دارم که یک سال تمام را به کتاب مکاشفه اختصاص دادیم. ولی، اوه، خداوند! چه چیزهایی یاد گرفتیم و این چقدر عالی بود. بعد برگشتیم و به کتاب دانیال پرداختیم، یا کتاب پیدایش یا کتاب خروج و باب به باب به آن پرداختیم و این، تمام کتاب مقدس را با هم پیوند می‌زند. اوه، این را دوست دارم.

۴. کمی بعد باید پردازیم به... اگر خدا همچنان به ما برکت بدهد و پیش برویم، به امور بسیار عمیقی در اینجا خواهیم پرداخت، واقعاً عمیق. و در تمام کتاب مقدس با آن از جایی به جایی دیگر می‌رویم.

۵. دوست دارم که کلام را با کلام تطبیق بدهم. این طریقی است که باید باشد. این یک تصویر عظیم و زیباست. و در این کتابی که در حال مطالعه‌ی آن هستیم، به نجات، شفای

الهی و رحمت‌های خدا خواهیم پرداخت. اوه، همه چیز در اینجا می‌آید.

۶. شاید زمانی به جایی برسم که باید به جلسات بپردازم... هرگز نمی‌دانم چه زمانی باید در یک جلسه باشم، اگر به جلسه‌ای دعوت شده باشم، چون تا زمانی که احساس هدایت برای چیزی نداشته باشم، هیچ چیزی را مشخص نمی‌کنم. شاید مثلاً قبل از جلسه صبح به کالیفرنیا^۱ پرواز کنم یا به مین^۲ یا یک جای دیگر، هرجایی که او مرا بخواند. به همین دلیل است که برای سفرهای بلند مدت برنامه‌ریزی نمی‌کنم، چون قادر به انجامش نیستم. خدمت من به این شکل مقدر نشده و متفاوت است.

۷. و اکنون برای کمی استراحت به خانه می‌آیم. در این جلسات اخیر حدود نه کیلو^۳ وزن کم کرده‌ام. برادر مرسیر^۴ و برادر گود^۵ چندی قبل آنجا بودند و می‌گفتند: "برادر برانهام! متوجه شدیم چه کار می‌کنی. تو تمام قلبت را در این کار می‌گذاری."

۸. گفتم: "این تنها طریقی است که می‌توانید برای مسیح کار درستی را انجام بدهید، اینکه هرچه در توان دارید در خط مقدم برای مسیح بگذارید." وقتی کاری انجام می‌دهید، یا درست انجام بدهید یا اصلاً انجامش ندهید، ره‌ایش کنید. اگر قرار است که مسیحی باشید، هرآنچه دارید برای مسیح بگذارید، این یعنی تمام وقت، استعداد، همه چیزتان.

۹. الآن متوجه این دوست جوان شدم، ایشان همسر شماس است برنر^۶، درست است، همان که آنجا ساز می‌زند و می‌خواند، آن زوج جوان. این یک پیانو یا یک ارگ هم نیست، یک جور ساز زهی است، آن را برمی‌دارد و برای خداوند کاری انجام می‌دهد.

^۱ California ایالتی در جنوب غرب آمریکا

^۲ Maine ایالتی در شمال شرق آمریکا

^۳ ۳۰ پوند معادل ۹/۰۷ کیلوگرم

^۴ Brother Mercier

^۵ Brother Goad

^۶ Brother Burns

شاید بتوانید این کار را بکنید و بخوانید، این، جان‌ها را صید می‌کند. فقط کاری انجام بدهید. شهادت بدهید یا کاری برای ملکوت خدا انجام بدهید. هر آنچه دارید برای خدمت به خدا به کار گیرید.

۱۰. نمی‌خواهیم که مدتی طولانی اینجا بمانیم، چون می‌دانم که شما کار می‌کنید و باید صبح زود بیدار شوید. من هم هر روز صبح به شکار سنجاب می‌روم. حقیقت را به شما می‌گویم. این کاری است که انجام می‌دهم. این چیزی است که بخاطرش به خانه آمده‌ام، تا بتوانم کمی استراحت کنم. حدوداً ساعت چهار صبح از خواب بیدار می‌شوم و به جنگل می‌روم، کمی شکار می‌کنم و به خواب می‌روم. دارم کمی از وزن از دست رفته‌ام را بازمی‌یابم و اگر خدا بخواهد، به خوبی استراحت کرده‌ام و همه چیز مرتب خواهد بود.

۱۱. حالا می‌خواهم کتاب مقدس‌هایتان را باز کنید. از شما می‌خواهم که هر شب کتاب مقدس‌هایتان را بیاورید... اگر امکانش را دارید. اگر کسی کتاب مقدس ندارد، یا کسی می‌خواهد که خواندن کلام را دنبال کند، ما اینجا چند نسخه داریم... از راهنماها می‌خواهیم تا آنها را توزیع کنند. کسی می‌خواهد؟ خب، دستتان را بلند کنید.

۱۲. نمی‌دانم آیا برادر... داک^۶ بیا اینجا و این کتاب مقدس‌ها را بگیر. تو آنجا نزدیک ایستاده‌ای و برادر برنز، شنیدم که داشت می‌گفت... [برادر می‌گوید: "کنراد." چه؟ "کنراد." کنراد، او را اشتباه خطاب کردم، شنوایم کمی سخت شده، شاید برادر نویل. اصلاً چطور من به اسم برنز رسیدم؟ چهره‌ی او را می‌شناسم، فقط نمی‌توانم، فقط اسمش یادم نبود.

۱۳. و می‌دانید، کمی که سستان بالا می‌رود، متوجه یک چیز شدم، خواندن این

کتاب مقدس برایم سخت تر است. و از تصور اینکه مجبور باشم برای خواندن کتاب مقدس عینک بزنم، بدم می آید.

۱۴. مدتی قبل در اینجا، فکر کردم دارم کور می شوم. رفتم تا سام^۸ را ببینم. سام گفت: "بیلی! نمی دانم." گفت: "برایت از یک متخصص وقت معاینه می گیرم."

۱۵. رفتم به لویی ویل،^۹ این می بایست اراده ی خداوند بوده باشد. یک متخصص مشهور که اسمش را الآن به خاطر ندارم. ولی او کتاب مقدس را خوانده بود. گفت: "اگر زمانی به آفریقا برگشتی، می خواهم با شما همراه شوم." گفت: "اگر شما... آن مردم در آفریقا شما را دوست دارند." و می گفت: "آنها بسیار خرافاتی هستند، خصوصاً درباره ی اینکه چاقو قرار باشد به چشمشان وارد شود." گفت: "می خواهم شش ماه از زندگی خودم را صرف جراحی آب مروارید و این قبیل چیزها بکنم." گفت: "اگر با هم برویم و شما بتوانید مرا مورد لطفشان قرار بدهید..." می گفت: "آن وقت اگر آب مروارید یا مشکلی در چشمشان داشته باشند، دوست دارم که به رایگان این کار را انجام دهم. شش ماه برای این کار." الآن حضور ذهن ندارم که برای یک وقت معاینه با او باید چه مدت در نوبت باشید.

۱۶. داخل اطاق کوچکی نشسته بودیم که یک نور قرمز در آن روشن می شد، در آن اطاق تاریک، قادر بودم تمان آن حروف را بخوانم. ارزیابی من نمره ی بیست-بیست را نشان می داد، به راحتی آن را می خواندم. بعد آن را روی پانزده-پانزده قرار داد، و قادر به خواندنش بودم. بعد روی ده-ده تنظیم کرد و توانستم بخوانم. او گفت: "خب! چشمانت مشکل خاصی ندارند."

۱۷. او یک تلسکوپ کوچک داشت که یک ابزار کوچک به آن اضافه کرد، یک چیز

کوچک. چند نفر آن تلسکوپ‌های قدیمی را به خاطر دارند؟ ما با آنها به عکس‌ها نگاه می‌کردیم، این طوری. او گفت: "می‌توانی این را بخوانی؟"

گفتم: "بله، آقا!"
گفت: "برایم بخوان."

۱۸. اوه، یک پاراگراف کامل به این شکل داشت. شروع به خواندن کردم و او هم/این طوری شروع کرد به بالا کشیدن آن، آهسته و آهسته‌تر می‌شد. تقریباً/این طوری که شد متوقف شدم. او گفت: "می‌توانم یک چیزی را به تو بگویم، تو چهل سالگی را رد کرده‌ای."

گفتم: "بله درست است. خیلی وقت است."

۱۹. او گفت: "چطور این کار را کردی؟" گفت: "چشمان انسان، به صورت طبیعی، بطور مثال موهابیت خاکستری می‌شود و این چیزها، تخم چشم هم صاف می‌شود." گفت: "حالا اگر به اندازه‌ی کافی و طولانی عمر کنیم، این دوباره برمی‌گردد." گفت: "به این دید دوم می‌گویند، ولی..." گفت: "یک انسان حدود چهل ساله، ولی راستش آنها..." گفت: "چشم‌ها هیچ ایرادی ندارد."

۲۰. اگر یک تار مو روی زمین باشد و از من دور باشد، می‌توانم آن را ببینم. ولی اگر نزدیک باشد... او گفت: "حالا کتاب‌مقدست را بخوان." گفت: "از خودت دور نگه دار." گفت: "بعد از مدت کوتاهی بازوانت دیگر آن‌قدر دراز نیست که بتوانی به اندازه‌ی کافی آن را از خودت دور نگه داری."

۲۱. پس برایم یک عینک درست کرد که با قسمت پائینش قادر به خواندن هستید. خب، این مخصوص مطالعه است. گفت: "حالا در منبر خودت..." او فکر می‌کرد من یکی از

این واعظین عالی‌رتبه هستیم. می‌دانید، قسمت بالای عینک شیشه‌ی معمولی است، مانند شیشه‌ی پنجره و قسمت پایینی طوری است که قادر هستم نزدیک را بخوانم، می‌دانید، مثل /این. خوب، بدم می‌آید که از آن استفاده کنم.

۲۲. حالا در تعلیم کتاب مقدس، امشب عهد جدید را داریم. این یک... من از عهد جدید کالینز^{۱۰} استفاده می‌کنم که در سبای مناسبی چاپ شده است. ولی زمانی که به آن یکی برمی‌گردم، ممکن است به رفقای قدیمی مراجعه کنم و از طریق آنها بخوانم. ولی هرچه که باشد، خوشحالم که هنوز چیزی در اختیار دارم که می‌توانم آن را بخوانم. و هرچه داشته باشم، می‌خواهم برای جلال خدا، هرچه را که می‌توانم، به همه بدهم، به امید اینکه او نشانه‌های این سن را از من بردارد. نمی‌توانم از او بخواهم که سنم را بردارد. من... بله، این چیزی است که همه‌ی ما باید انجام بدهیم. باید از آن عبور کنیم. می‌دانم دیگر مانند سابق یک پسر جوان نیستم، الآن که اینجا روی جایگاه ایستادم، چهل و هشت سال سن دارم. فکرش را بکنید، دو سال دیگر می‌شود پنجاه سال، برادر مایک.

۲۳. به سختی می‌توانم این را باور کنم، تا همین دو سال قبل نمی‌دانستم که از مرز بیست سالگی عبور کرده‌ام. درست است، درست است. من... باورم نمی‌شد. و همچنان... باورش برایم سخت بود. تا اینکه توی آینه نگاه کردم، بعد دیگر می‌دانستم که درست است. ولی از نظر ظاهر، احساسم به خوبی همیشه است و از این بابت هم شکرگزار هستم. تمامی جلال از آن خداست.

۲۴. حالا، داریم می‌پردازیم به کتاب عبرانیان. این یکی از... اوه، یکی از عمیق‌ترین و غنی‌ترین کتب در کتاب مقدس است. به شما می‌گویم، این کتاب است که به راستی... اگر خدا اجازه بدهد و ما به آن پردازیم، باور دارم که به لقمه‌های طلایی خواهیم رسید تا جایی که در تمام مدت با فریاد خدا را ستایش خواهیم کرد. و اکنون من...

۲۵. کتاب عبرانیان، در واقع چیزی که هست، تصور بر این است که این کتاب توسط پولس رسول که بعد از خداوندانمان عیسی، یکی از بزرگ‌ترین مفسرین کتاب مقدس است که جهان تابحال به خود دیده، نگاشته شده. و پولس داشت جدا می‌کرد... او یک معلم واقعی کتاب مقدس بود، منظورم عهد عتیق است، این تنها کتابی است که در آن زمان مکتوب شده بود و کتاب مقدس خوانده می‌شد و او داشت این را برای عبرانیان می‌نوشت و عهد عتیق را از عهد جدید جدا می‌کرد؛ و سایه بودن عهد عتیق یا نماد بودن آن برای عهد جدید را نشان می‌داد.

۲۶. همین‌جا می‌توانیم یک هدف ترسیم کنیم و فقط سه ماه تمام را به این فکر اختصاص بدهیم. برای اینکه برگردیم به موضوع، اگر ممکن است الآن کتاب مقدس‌هایمان را باز کنیم، البته الآن در عبرانیان هستیم، باب اول، ولی اگر مکاشفه باب دوازدهم را باز کنیم، کاملاً دوباره آن را می‌بینید، که چطور سایه‌ها... شما که قلم دارید و می‌خواهید از آیات یادداشت بردارید، در عبرانیان...

۲۷. در مکاشفه باب یازده،^{۱۱} می‌بینیم که یوحنا در جزیره‌ی پطمس زنی را دید که در آسمان‌ها ایستاده، او آفتاب را بالای سر و ماه را زیر پای خود دارد. زن درحال وضع حمل بود، با نوزادی که درحال تولد بود. او فرزند نرینه‌ای زایید. ازدهای سرخ ایستاده بود تا به محض تولد نوزاد، او را بلعد. طفل به آسمان برده شد و زن به بیابان فرار کرد، جایی که برای مدتی، زمان و نصف زمان پرورش یافت.

۲۸. حال، زن نمایانگر کلیسا بود، طفلی که زایید، مسیح بود. ماه زیر پای او شریعت بود، و آفتابی که دربر داشت، فیض بود. دوازده ستاره در تاج او، دوازده رسول بودند. و اینجا جایی است که... دوازده رسول جلال یا تاج عهد جدید بودند. می‌بینید؟ این، بنیان، عهد جدید، رسولان، تعلیم رسولان و این چیزها، تاج بنیادین عهد جدید است. و بعد در...

^{۱۱} اشاره به مکاشفه باب دوازده

۲۹. ماه، سایه‌ی آفتاب است. زمانی که آفتاب پشت زمین است، نورش را منعکس می‌کند. و ماه نور می‌دهد تا هنگام شب در آن گام برداریم. چه تصویر زیبایی را در اینجا مشاهده می‌کنیم. یک تصویر زیبای دیگر. آفتاب نمایانگر مسیح است، و ماه نمایانگر کلیساست. آنها مانند شوهر و همسر هستند. در غیاب مسیح، کلیسا منعکس کننده‌ی نور کوچک‌تر یعنی انجیل است. و این نوری است برای گام برداشتن تا طلوع مجدد آفتاب. بعد کلیسا و آفتاب، ماه و آفتاب، با هم ادغام می‌شوند. می‌بینید؟ ماه جزئی از آفتاب است و کلیسا جزئی از مسیح است و مادامی که در غیاب مسیح باشیم، کلیسا منعکس کننده‌ی نور است. و بعد با همان اطمینانی که می‌توانیم تابش ماه را ببینیم، می‌دانیم که آفتاب در جای دیگری در حال تاییدن است، و مادامی که کلیسا در حال انعکاس نور مسیح باشد، مسیح درجایی زنده است. آمین! به این فکر کنید.

۳۰. حال، شریعت نمادی است از فیض، اما شریعت هیچ قدرت نجاتی در خود ندارد. شریعت فقط یک... شریعت مانند یک افسر پلیس بود. افسر پلیس شما را به زندان می‌اندازد، ولی می‌دانید، فیض را می‌طلبید که شما را از زندان بیرون بیاورد. می‌بینید؟

۳۱. پس خون مسیح، انجیل، ما را از گناه آزاد می‌کند. شریعت فقط ما را گناهکار می‌سازد. شریعت فقط می‌گفت: "تو یک گناهکار هستی. دزدی مکن، قتل مکن، زنا مکن، شهادت دروغ مده..." می‌بینید؟ این پلیسی است که می‌گوید تو در اشتباهی و مقصر هستی. ولی انجیل، خبر خوش است. مسیح مرد تا ما را از معصیت‌ها و عصیان‌های شریعت نجات بخشد. مسیح مرد تا ما را بیرون بیاورد.

۳۲. حال، پولس، به محض اینکه ایمان آورد، هرگز با هیچ دانشکده‌ی دینی و نه با هیچ خادمی مشورت نکرد. ولی متوجه شدید؟ او به سرزمین عرب شد و سه سال در سرزمین عرب ماند. حال این به نظر من...

۳۳. حالا، ما باید یک پس‌زمینه‌ای از این داشته باشیم تا بدانیم که چقدر اساسی است. و برای درس اول، امشب، ما به پس‌زمینه می‌پردازیم.

۳۴. حالا، پولس یک معلم کتاب مقدس بود، چون او زیر نظر غمالائیل بزرگ و مشهور در تمام دوران تعلیم گرفته بود. او یکی از سرشناس‌ترین معلم‌های دوران بود، معلم بزرگ شریعت و انبیا. پس پولس، در این امور به خوبی تعلیم دیده بود.

۳۵. و بعد من، او را این‌گونه دوست دارم، این مکاشفه‌ی عظیم، چون در قلب خویش صادق بود، یک قاتل، که به مرگ استیفان راضی بود و شاهد مرگ استیفان زیر سنگ‌ها و کلوخه‌ها، بخاطر سنگسار شدن بود. به نظرم این باید پولس را به خود آورده باشد، هنگامی که دید استیفان دستانش را رو به آسمان بلند کرد و گفت: "اینها آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم."^{۱۲} و گفت: "پدر! این گناه را بر آنها مگیر."^{۱۳} این را گفت و خوابید.

۳۶. متوجه این شدید؟ او هرگز نمرد. او به خواب رفت. درست مانند... باور ندارم که او اصلاً اصابت سنگ دیگری را احساس کرده باشد. درست مانند یک کودک که در آغوش مادرش به خواب می‌رود، استیفان در آغوش خدا به خواب رفت.

۳۷. درمورد پولس چیزی هست که او را به خود آورد. هرکسی که تحت اجبار باشد، برای مقابله با آن تلاش می‌کند؛ پس او می‌رود نزد کاهن اعظم و نامه‌هایی را از او دریافت می‌کند. گفت: "تمام افرادی که این سر و صداها را می‌کنند، تمام آن بدعت‌گذاران را دستگیر خواهم کرد." که در آن زمان، مانند چیزی که امروز می‌خوانیم به آن «متعصب اصولگرا» یا چیزی شبیه آن می‌گفتند، سر و صدای زیادی می‌کردند و باعث اختلال می‌شدند. "ما به آنجا می‌رویم و تمامش می‌کنیم."

^{۱۲} اعمال رسولان ۵۶:۷

^{۱۳} اعمال رسولان ۶۰:۷

۳۸. و در طول مسیر یک... یک بزرگراه بزرگ مانند بزرگراه‌های امروزی ما برای سفر نداشتند. آن راه‌ها در فلسطین، مثل یک مسیر، مانند مسیر ردپای گاوها در میان جنگل بود؛ جایی که گاو، گوسفند و اسب‌ها و الاغ‌ها و شترها به بالای تپه‌ها می‌رفتند.

۳۹. پولس در مسیر خود به دمشق، در حدود ظهر، یک روز، یک نور عظیم در حال تابش به سمت پایین، او را به زمین انداخت. هیچ کس به جز پولس نور را ندید. می‌خواهم به این توجه کنید. و همین‌جا، این درمورد یک شخص نیست، بلکه داریم به سمت این پس‌زمینه می‌رویم تا شما بدانید که همین عیسی...

۴۰. حال، زمانی که او اینجا بر روی زمین بود، گفت: "از نزد خدا آمده‌ام و به نزد خدا بازمی‌گردم." ۱۴

۴۱. حال، زمانی که او بنی‌اسرائیل را هدایت می‌کرد، ستون آتش بود و جسم گردید و بعد دوباره به همان ستون آتش بازگشت کرد. زمانی که پولس را در راه دمشق ملاقات کرد، او ستون آتش بود، آن نور، می‌بینید، یک نور عظیم. و پولس گفت: "کیست که من بر او جفا می‌رسانم؟" ۱۵

۴۲. او گفت: "من عیسی هستم که بر وی جفا می‌رسانی." نور، او! آیا او عالی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۴۳. و امشب او اینجا است. درست همین‌جا، همراه ما. تصویرش همین‌جا ثبت شده، همان چیز، ستون آتش، نور، درست همان‌گونه که بود، دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان. ۱۶

۴۴. حال، مردانی که همراه او بودند، آن نور را ندیدند، ولی به همان صورت آنجا بود.

^{۱۴} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۳، ۱۴ و ۱۶، لوقا باب ۱۵

^{۱۵} اشاره به اعمال رسولان باب ۹، ۲۲ و ۲۶

^{۱۶} اشاره به عبرانیان ۸:۱۳

همان ثمرات را داد.

۴۵. حالا، آیا امکان دارد که امشب کسی بتواند در این ساختمان مسیح را ببیند، اما هیچ کس دیگری نتواند او را ببیند؟ حتماً. این آنجا اتفاق افتاد.

۴۶. یک شب هم زمانی که پطرس در زندان بود، این اتفاق افتاد و آن نور وارد زندان شد. پطرس را لمس کرد و درست از کنار محافظ اندرونی عبور کرد، از کنار محافظ خارجی، از کنار دروازه عبور کرد، دروازه‌ی اصلی و دروازه‌ی شهر. پطرس گفت: "احتمالاً خواب دیده‌ام."^{۱۷} به اطراف نگاه کرد، ولی نور رفته بود، مسیح، ابدی، نور جاودان. ایناهاش، حال در طول مسیر...

۴۷. و نگاه کنید، یک چیز دیگر. اگر بتوانیم از این صحبت کنیم، الآن به ذهنم رسید. حکیمانی که ستاره را دنبال کردند، از هندوستان، از شرق، ماه‌ها از دره‌ها و صحراها عبور کردند (از رصدخانه‌ها عبور کرد و آنها ساعات شب را با ستاره‌ها محاسبه می‌کردند.) و هیچ تاریخ‌شناس، ستاره‌شناس و یا هیچ کس دیگری به غیر از حکیمان به دیدن ستاره اشاره نکرد.

۴۸. پس می‌توانیم چیزی را ببینیم که فرد دیگری قادر به دیدن آن نباشد. برای شما این عین واقعیت است، برای او، آنها این را درک نمی‌کنند. درست مانند یک تبدیل شدن، می‌توانید تبدیل شوید و از برکات خدا لذت ببرید، از برکات خدا سرمست باشید، و نفر بعدی کنار شما نشسته باشد و بگوید: "من هیچ چیزی نمی‌بینم." می‌بینید؟ می‌بینید؟ همین است. "من متوجه نمی‌شوم، نمی‌دانم این چیزها به چه معناست." خب، او متوجه این نمی‌شود. همین و بس.

۴۹. حالا توجه کنید، پولس در مسیر خویش، به محض اینکه این تجربه‌ی عظیم برای او

^{۱۷} اشاره به اعمال رسولان باب ۵

اتفاق افتاد، حال، او قانع نشده بود... این چیزی است که پولس را خیلی خوب می‌سازد.

۵۰. حالا، درس امشب خیلی عمیق نیست. این درسی سطحی است، ولی اوه، بعد از اندکی به عمق‌ها وارد خواهیم شد. ولی این درسی بسیار سطحی است و فقط برای شروع است. این چیست؟ چیزی است که عیسی مسیح را برمی‌افرازد. پولس برای شروع.

۵۱. پولس قبل از اینکه این کار را بکند، یک محقق کتاب مقدس بود و یک محقق کتاب مقدس هرگز تعلیم خویش را بر پایه‌ی تجربیات نمی‌گذارد. خیر، آقا! آنها هرگز تعلیم خود را بر پایه‌ی تجربیات نمی‌گذارند. می‌توانید هر نوع تجربه‌ای داشته باشید، ولی این می‌بایست «**خداوند چنین می‌گوید**» باشد. درست است.

۵۲. حال، در عهد عتیق، آنها برای شناخت یک پیغام، سه راه داشتند. نخست، شریعت. این فقط شریعت بود. بعد یک نبی داشتند، یک رائی، و آنها اوریم و تمیم را داشتند. حالا این شاید کمی عمیق باشد.

۵۳. اوریم و تمیم، سینه‌بندی بود که هارون به سینه‌ی خود می‌بست و در آن دوازده سنگ وجود داشت: یشم، زمرد، عقیق و تا به آخر. دوازده سنگ بزرگ را داشتند که در سینه‌بند بود، نشان دهنده‌ی اینکه او کاهن اعظم تمام اسباط است، یعنی دوازده سبط اسرائیل. سینه‌بند به یک ستون در کلیسا آویخته بود و هنگامی که یک نبی نبوت می‌کرد و می‌خواستند مطمئن شوند که درست است یا نه، انبیا یا دارندگان رویا در برابر اوریم و تمیم می‌ایستادند و خواب یا رویای خود را می‌گفتند، هرچه که دیده بودند. اگر نور مقدس... اوه، این را درک می‌کنید؟ خدا همواره در حیطه‌ی ماوراءالطبیعه سروکار داشته است. ادغام، آن نورها، تا زمانی که این صدا پیش می‌رفت، عادی بودند. زمانی که صدا با آن سنگ‌ها برخورد می‌کرد، اگر ماوراءالطبیعه نبود، ساکت می‌ماند؛ ولی اگر ماوراءالطبیعه بود، تمامی آن نورها همراه هم، یک رنگین کمان را منعکس می‌کردند.

آمین! آن وقت، این خدا بود که داشت سخن می گفت. "این نبی من است." یا "آن رویا از جانب من است." آنها برحسب اوریم و تمیم قضاوت می کردند.

۵۴. شائول را وقتی لغزش خورد، به خاطر دارید؟ گفت که دیگر خوابی نمی بیند و نبی، یعنی سموئیل مرده بود و برای او راه دیگری وجود نداشت. او گفت: "حتی اوریم و تمیم هم دیگر با من سخن نمی گوید." هیچ چیز. شائول در برابر اوریم می ایستاد و سخنان او مانند ضربات مرده بود. می بینید؟ خدا او را رد کرده بود و آن اوریم و تمیم که اثبات و آشکارسازی کهنات هارون بود، بعد از فوت هارون، موسی، آن-آن سینه بند به ستون آویخته شده بود.

۵۵. حال، زمانی که عیسی مرد، کهنات هارونی به اتمام رسید. اکنون با وجود جدایی شریعت از فیض، همچنان اوریم و تمیم را داریم و پولس داشت از آن استفاده می کرد. می بینید؟ اوریم و تمیم امروز، کلام نامیرا، جاودان و ابدی خداست.

۵۶. "زیرا هر که کلامی از این کتاب گرفته و یا بدان بیفزاید...^{۱۸} هیچ چیزی به غیر از این را نمی خواهیم، بلکه تمام آنچه را که دارد، خواستار هستم. این کلیسایی است که می خواهیم و همه چیز باید توسط کلام اثبات شده باشد.

۵۷. بخاطر همین است که اخیراً در بین پنطیکاستی ها با واکنش مواجه شدم، چون گفتم: "نمی توانم درک کنم کجا جاری شدن روغن از دست هایتان یا خون از صورتتان به منزله ای این است که شما روح القدس را دارید؟" این کتاب مقدسی نیست و من نمی توانستم این را بپذیرم. این باید از کلام باشد.

۵۸. و حال، پولس، عاشق کلام بود. پس، قبل از اینکه به تجربه ای که داشته شهادت بدهد، برای سه سال و نیم به مصر رفت. می دانید به باور من او چه کار کرد؟ او عهد عتیق

^{۱۸} اشاره به مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹

را برداشت، تمام عهد عتیق را جستجو کرد و دریافت که آن قطعاً ماشیح بوده است. او می‌بایست تجربه‌اش را با کتاب مقدس به اثبات می‌رساند. آمین!

۵۹. به او، هنگامی که در زندان بود، بنگرید. متوجه می‌شوید یک-یک مقطع زمانی در زندگی پولس هست که او برای مدت زیادی در زندان است. در زندان او کتاب افسسیان را نوشت، کتاب عبرانیان را نوشت. می‌بینید؟ او زمان داشت. خدا او را آنجا در زندان قرار داد و او این رساله‌ها را خطاب به کلیساها نوشت. یکی خطاب به کلیسای افسس. یک رساله برای کلیسای پنطیکاستی نوشت، چون مشکلات عدیده‌ای با آنها داشت. او بیش از هر کلیسای دیگری با کلیسای پنطیکاستی مشکل داشت. هنوز هم دارد. ولی برایشان شکرگزار بود. تنها چیزی که می‌توانست به آنها تعلیم دهد... وقتی می‌آمدند؛ یکی زبان‌ها را داشت، یکی مزامیر داشت، یکی پر از احساسات بود. او نمی‌توانست با آنها از امنیت ابدی صحبت کند. نمی‌توانست با آنها از «پیش‌برگزیدگی» صحبت کند. آنها همچنان طفل بودند. همه‌ی آنها می‌بایست چیزی را احساس می‌کردند یا چیزی را می‌دیدند، یا یک حس جالبی پیدا می‌کردند، یا چیزی در اطرافشان، بعنوان نوعی گواه و مدرک داشتند.

۶۰. ولی معتقدم وقتی با افسسیان صحبت می‌کرد، می‌توانست از "خدا ما را بعنوان پسران و دختران از پیش برگزید، و بعنوان فرزندان پیش از بنیان عالم در عیسی مسیح به فرزندخواندگی پذیرفت." صحبت کند. به این نگاه کنید، خداوند!

۶۱. ببینید که چطور به کتاب رومیان می‌آید و سایر آنها، آنها رشد کرده بودند. اوه، آنها به زبان‌ها صحبت می‌کردند و سایر آیات روح‌القدس را در بین خود داشتند. اما از آنها برای خودشان احساسات و تعالیم احساسات جالب درست نمی‌کردند.

۶۲. پولس گفت: "شما، شما در این امور به افراط می‌پردازید، درحالی که باید درحال تعلیم باشید، ولی همچنان مانند اطفال محتاج به شیر هستید."

۶۳. حال، این چیزی است که همواره تلاش من بوده تا خیمه در آن وضعیت باشد، نه اینکه یک مشت طفل باشند. بیایید بالغ باشیم. در راه بایستیم. اوه خداوند! بفرمایید.

۶۴. پس، پولس ابتدا به آنجا می‌رود تا ببیند تجربه‌اش با کتاب مقدس خدا مطابقت دارد یا خیر.

۶۵. اوه، آیا این عالی نمی‌شد اگر امروز مردم دوباره همان کار را می‌کردند و ما تجربیاتمان را با کتاب مقدس خدا تطبیق می‌دادیم؟ اگر مطابقت نداشت، پس تجربه‌ی ما اشتباه است؛ این اوریم و تمیم را منور نمی‌سازد. اگر در آنجا منور شود، آن را یافته‌اید. آمین! ولی اگر نشود... برایم مهم نیست که چقدر خوب به نظر می‌رسد، چقدر حقیقی و درست به نظر می‌رسید، اگر آن انوار در اوریم و تمیم منور نشوند، اشتباه بوده است.

۶۶. اصلاً مهم نیست که چقدر تجربه داشته‌اید، چقدر حقیقی به نظر می‌رسد، چقدر قابل ارائه است، چقدر آموزشی است، چه ابزار خوبی برای صید جان‌هاست؛ اگر در کلام منور نمی‌شود، اشتباه است. بله، باید با کلام در تطابق باشد.

۶۷. حال اعتقاد دارم... اعتقاد دارم که یک میانه‌ی راه وجود دارد. راه، حالا، خیلی وقت‌ها... قبلاً به یک کلیسای ناصری می‌رفتم، خدا به آن مردم عزیز برکت بدهد. متدیست‌ها تقدیس شده و خیلی سنتی، این چیزی است که آنها هستند، کلیسا خدا، ناصری، زائرین مقدس، و بسیاری از کلیساهای خوب تقدس. آنها یک سرود دارند که می‌خوانند:

در آن شاهراه عظیم قدیمی راه می‌روم

هر جا که می‌روم می‌گویم

ترجیح می‌دهم که یک مسیحی سستی باشم، خداوند

تا هر چیز دیگری که می‌شناسم

۶۸. خب، عالی، بعد صحبت از شاهراه تقدس می کردند. حالا اگر این را بخوانید، آنها این را از اشعیا باب سی و پنجم الهام گرفته اند. حالا اگر دقت کرده باشید او گفت: "در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود."

۶۹. حال، «و» یک حرف عطف است. می بینید؟ یک شاهراه، این یک شاهراه تقدس نبود. "شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد." طریق، نه شاهراه مقدس. «طریق مقدس» و طریق این مسیر در میانه‌ی جاده است. /ین گونه ساخته شده است تا آب، زباله ها را از هر دو سمت بشوید و راه را تمیز نگه دارد. نمی توانید، اگر درست ساخته نشده باشد، همیشه در مسیرتان گودال خواهید داشت. طریق، در وسط جاده است.

۷۰. حالا در /ین سمت، وقتی افراد ایمان می آورند، ذهنشان متمرکز بر مسیح است و اگر اندکی فاضل و اندیشمند باشند و تحت دعا قرار نگیرند، خیلی سرد، بی روح و بی تفاوت می شوند. و اگر مضطرب و دست پاچه باشند، اگر مراقب نباشید، بسیار افراطی و سرکش می شوند. یعنی در /ین سمت آنها وارد هیجانات و این قبیل چیزها می شوند.

۷۱. حال، ولی کلیسای راستین یک انجیل راستین معقول است، درست در میانه‌ی راه. سرد و بی روح نیست، و افراط گرا هم نیست. یک انجیل واقعاً خوب و پرحرارت است که دلی مملو از محبت خدا دارد و درست به میانه‌ی راه می رود و از هر دو طرف دعوت می کند. درست است، حالا این چیزی است که... چطور می خواهید به آن کلیسا برسید؟ درست برگرفته از کلام، همان اوریم و تمیم.

۷۲. حال، پولس می خواست که این کلیسا را درست در وسط راه برساند، برای همین رفت و به مدت سه سال به مطالعه‌ی کتاب مقدسی که می شناخت، پرداخت. از این رو، پولس بخش عمده‌ای از عهد جدید را مکتوب نمود. خدا او را به این امر واداشت چون

یک عصر امت‌ها در پیش است. متی، مرقس، لوقا، یوحنا، چهار انجیل، آنها یهودی بودند. ولی این پولس بود که بیشتر رساله‌ها را نوشت.

۷۳. حالا توجه داشته باشید، اکنون داریم می‌رسیم به این پس‌زمینه، جایی که او در آن است و این را مکتوب می‌کند، یعنی از زندان، و او دارای تمام این تجربیات است. ولی نخست، این تجربه ابتدا اثبات شده بود. و این نکته‌ی اصلی و کلیدی آن است. این رساله‌ی کلیدی اوست. رومیان و افسسیان و سایر آنها جایگاه خود را دارند، ولی این رساله‌ی کلیدی اوست.

۷۴. حال، تمام باب نخست، برافراشتن عیسی و جدا کردن او از نبی بودن است. این تمام موضوع باب نخست است. الآن تلاش می‌کنم هرچه سریع‌تر به آن بپردازم تا مدت زیادی اینجا نمانیم. تمام موضوع، جدا ساختن باب اول... باب اول متمایز ساختن عیسی از هر نبی‌ای است، یا هر شریعتی، و نشان دادن اینکه عیسی کیست. حالا نگاه کنید، «خدا» ما با نخستین عبارت شروع می‌کنیم، «خدا».

خدا/...خدا که در زمان سلف...

زمان سلف یعنی «بسیار دور» در گذشته.

زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود

۷۵. حالا، می‌بینید، خدا در زمان سلف، گذشته‌ی دور، از طریق انبیا به پدران ما تکلم نمود. این طریقی است که باید پیغام خود را اعلام می‌کرد، از طریق نبی خویش.

۷۶. خدا نبی خود را می‌فرستاد، مانند ایلیا، ارمیا، اشعیا، و اگر توجه کرده باشید، هرگز و در هیچ مقطعی از تاریخ، کلیسا نبی تولید نکرده است. در عهد عتیق، در عهد جدید و

این ایام آخر یا این دوره را جستجو کنید. به من نشان دهید که یک نبی در ایام آخر از کلیسا بلند شده باشد. نشان دهید که یک نفر بلند شده یا از آن خارج شده باشد. یک نمونه به من نشان بدهید که یک نبی یا یک خادم راستین خدا، و سیستم کلیسایی جهان او را محکوم نکرده باشد.

۷۷. فقط به این فکر کنید، ارمیا، اشعیا، در تمام طول عهد عتیق، آن را محکوم می کردند. عیسی گفت: "قبرهای انبیا را زینت می دهید و این شما هستید که آنها را در آنجا گذاردید." ۱۹ درست است.

۷۸. کلیسا هم به این امر ادامه می دهد. به سنت پاتریک^{۲۰} بنگرید. شما کاتولیک ها مدعی او هستید. او به همان اندازه کاتولیک است که من هستم. درست است. ولی شما مدعی او هستید.

۷۹. فرانسیس آسیری^{۲۱} را ببینید، مدعی او هستید. او هم به همان اندازه کاتولیک است که من هستم.

۸۰. ژاندارک را ببینید، شما او را بعنوان ساحره آتش زدید، چون روحانی بود و رویا می دید. آن زن فریاد می زد و طلب رحمت می کرد، ولی او را سوزاندند. حدود صد سال بعد، آنها متوجه شدند که او یک نبیه بوده است، او یک خادم خدا بود. اوه، البته مجازات سنگینی انجام دادید، شما جسد کشیش را از قبر درآوردید و به رودخانه انداختید.

۸۱. "قبرهای انبیا را زینت می دهید و شما آنها را در آنجا قرار داده اید." سیستم کلیسایی هرگز یک مرد خدا را تولید نکرده است، هرگز نکرده، امروز هم نمی کند، هرگز هم

^{۱۹} اشاره به انجیل متی ۲۹:۲۳

^{۲۰} Saint Patrick

^{۲۱} Francis of Assisi بنیانگذار فرقه‌ی فرانسیسکن‌ها که در اواسط قرون وسطی می زیست.

نخواهد کرد. مذهب تشکیلاتی، هرگز موضوع و روش خدا نبوده است.

۸۲. کلیسای کاتولیک، قدیمی‌ترین تشکیلات در دنیاست، لوتر در رتبه‌ی دوم و بعد از وینگلی آمد؛ بعد از وینگلی، کالوین آمد، از کالوین به انگلیکن، آنگلوساکسون‌ها پیش می‌آیند، بعد کلیسای انگلیکن و پادشاه هنری هشتم، زمانی که اعتراض کرد و سایر مسائل؛ بعد از آن متدیست و وسلی و ناصری‌ها، زائیرین مقدس و تا به آخر که پنطیکاست باشد، همه تشکیلات شده‌اند. و کتاب مقدس به‌وضوح تعلیم می‌دهد که کلیسای کاتولیک یک زن بدنام است و کلیساهای پروتستان و تشکیلاتشان دختران او هستند، مکاشفه باب هفده. این کاملاً درست است. پس آنها...

۸۳. حال، منظور من مردم نیستند، در تمام کلیساها افراد نیکو، مقدس و نجات‌یافته هستند. اما خدا قوم خود را از طریق یک تشکیلات نمی‌خواند. او آنها را بعنوان فرزند می‌خواند. خدا با افراد سروکار دارد، چه متدیست باشید، بپتیست، پروتستان و کاتولیک یا هرچه هستید. خدا پیش از بنیان عالم شما را شناخت و شما را برای حیات ابدی از پیش برگزید، یا اینکه شما برای موت ابدی از پیش برگزیده شده بودید. نه اینکه...

۸۴. اراده‌ی او بر هلاکت شما نبود که شما هلاک شوید. ولی چون لایتناهی است، می‌بایست انتها را از ابتدا می‌دانست، درغیر این صورت خدا نبود. پس عیسی بر روی زمین برنیامد که بگوید: "خوب، بینم اگر کسی... اگر کاری کنم و بمیرم، به یک طریق بسیار سخت، شاید به فکر فرو بروند، خوب... این احتمالاً دل‌هایشان را قانع خواهد ساخت و آنها..." خدا کار خویش را این‌گونه به انجام نمی‌رساند.

۸۵. عیسی برای یک هدف مشخص آمد، آن هدف این بود، تا آنانی را نجات بخشد که خدا پیش از بنیان عالم می‌دانست که نجات می‌یابند. او چنین گفت. درست است. پس

آنها... "لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده."^{۲۲} پولس این را گفت، همان کسی که این رساله را هم مکتوب کرده.

۸۶. او گفت: "بخاطر همین است که خدا می‌توانست بگوید، قبل از اینکه عیسو و یعقوب متولد شده باشند، او گفت: یکی را دوست داشتم و یکی را دشمن."^{۲۳} قبل از اینکه هیچ‌یک از این پسران متولد شده باشند، خدا می‌دانست که عیسو یک حقه‌باز است و می‌دانست که یعقوب... او نخست‌زادگی را دوست داشت. پس او می‌دانست، قبل از اینکه حتی جهان شکل بگیرد. حال، تا یک دقیقه‌ی دیگر خواهیم دید. **چه کسی بود** که این را می‌دانست. این باب جواب را دارد.

خدا... در زمان سکف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود.

در این ایام آخر به ما به‌وساطت پسر خود متکلم شد...

چه کار کرد؟ "به ما به‌وساطت پسر خود متکلم شد."

۸۷. حال، چقدر به این فکر می‌کنید که یک نبی چه خواهد بود؟ آیا شاهد یک نبی در این ایام خواهیم بود؟ مسلماً. آیا خدا با ما تکلم خواهد نمود؟ قطعاً. اما او که... انبیای دوران گذشته روح عیسی مسیح بود.

۸۸. حالا، بیایید این را مشخص کنیم، چون فکر نمی‌کنم که خوب برایتان جا افتاده باشد. حالا، این مانند یک مدرسه‌ی روز یکشنبه است، پس می‌خواهیم این را مشخص کنیم. می‌بینید؟

۸۹. حال، روح خدا را که در موسی بود، در نظر بگیریم... کاملاً پیش‌آخباری است از

^{۲۲} رومیان ۹: ۱۹

^{۲۳} اشاره به رومیان ۹: ۱۳

عیسی مسیح. تمامی شخصیت‌های عهد عتیق سایه‌ی صلیب هستند. موسی بعنوان یک کودک درست متولد شده بود، در نزارها پنهان شده بود، او را از پدر و مادرش جدا کرده بودند و این چیزها... او یک پادشاه بود، یک-یک رهبر، قانون‌گذار، شافی، کاهن. هر چیزی که او بود، سایه‌ای از مسیح بود.

۹۰. یوسف را در نظر بگیرید، مورد محبت پدر و منفور برادران و تقریباً به بهای سی پاره‌ی نقره فروخته شد. به چاه افکنده و مرده انگاشته شد، از آنجا بیرون آورده شد. در جفای او، ساقی پادشاه نجات یافت و قصاب کشته شد، دو دزد روی صلیب. و بعد هنگامی که بیرون آمد، از چاه بلند شد و به دست راست فرعون نشست، بزرگ‌ترین بازرگان... امتی که مابقی جهان را زیر شلاق خود داشت. هیچ‌کس نمی‌توانست به حضور فرعون بیاید مگر از طریق یوسف؛ عیسی نشسته به دست راست خدا و هیچ‌کس نمی‌تواند نزد خدا بیاید، مگر از طریق مسیح. زمانی که یوسف تخت را ترک می‌کرد و به راه می‌افتاد، مردانی از پیش روی او می‌رفتند، فریاد می‌زدند و شیپور می‌نواختند، شیپور می‌نواختند و می‌گفتند: "زانو بزنید، یوسف می‌آید."

۹۱. و زمانی که عیسی می‌آید، باید کرّنا نواخته شود، هر زانویی خم شود و هر زبانی اقرار نماید.^{۲۴} بله، آقا! او آنجا بود.

۹۲. و هنگامی که یوسف مرد، برای آنانی که در انتظار رهایی بودند، یک یادبود به‌جا گذاشت.

۹۳. مدتی قبل دست‌ان را روی تابوت قدیمی گذاردم، این تابوت از سرب ساخته شده بود. بدن او قرار بود که... استخوان‌هایش... گفت: "من را اینجا دفن مکنید، چون روزی، خدا شما را ملاقات خواهد نمود." و گفت: "وقتی به سرزمین وعده می‌روید، استخوان‌های من را ببرید."

^{۲۴} اشاره به رومیان ۱۱:۱۴ و فیلیپیان ۱۰:۳

۹۴. هر عبرانی با پشت مضروب و خونین، می توانست به آن تابوت بنگرد و بگوید: "یک روز از اینجا خارج خواهیم شد."

۹۵. عیسی یک یادبود گذاشت، یک قبر خالی، یک روز هنگامی که به قبر وارد شویم و عزیزانمان، و صدای آن کلوخ‌ها را بشنویم، وقتی دارند می‌گویند: "خاکستر به خاکستر و خاک به خاک و زمین به زمین..." ولی برادر! می‌توانیم به آن سوی دریا بنگریم، به یک قبر خالی. یک روز از اینجا خارج خواهیم شد، داریم به خانه می‌رویم. او دارد می‌آید. همه چیز در نماد بود.

۹۶. داود را ببینید، توسط قوم خودش طرد شد، قوم خودش او را از تخت به زیر کشیدند. بعنوان پادشاه اورشلیم، توسط قوم خودش به بیرون از اورشلیم رانده شد. از کوه زیتون بالا رفت، به عقب نگاه کرد و گریست. او رد شده بود.

۹۷. هشتصد سال بعد از آن، پسر داود، پادشاه اورشلیم، بر روی تپه نشست و گریست، چون او هم رد شده بود.

۹۸. این روح مسیح بود که در داود بود. تمامی اینها پیش اخبارِ صلیب بود. آن انبیا در آن زمان به نام او تکلم نمودند. به نان او زیست نمودند. به نام او عمل نمودند. قطعاً. "خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به‌وساطت خود متکلم شد."

۹۹. پس انبیا و مردان روحانی، این ایام، تنها بازتابی است از مسیح، آنجا، آنها، توسط شریعت ایستادند. ببینید. در اینجا آنها ایستاده و در جهت دیگر از طریق فیض به عقب می‌نگرند.

۱۰۰. که در عبرانیان باب یازده، باب آخر، همیشه این در ذهنم سؤال بود. در باب آخر،

در آخرین بخش باب یازده عبرانیان، زمانی که از ابراهیم صحبت می‌کند. در باب اعظم ایمان، در انتها او گفت: "در پوست گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم با اره دو پاره گشتند، جایی نداشتند که بروند، منفور و ذلیل، که جهان لایق ایشان نیست."

۱۰۱. بعد پولس این طور می‌گوید: "لکن بدون ما آنها کامل نیستند." چون آنها نگاهشان تنها به سمت صلیب بود و ما از طریق صلیب نگاه می‌کنیم. ما روح مسیح را بعد از اینکه جسم پوشید و در میان ما ساکن شد، داریم. ما توسط روح القدس به اینجا می‌آییم که نقشه‌ی به مراتب بهتری است.

۱۰۲. گاهی، به این فکر می‌کنم که امروز مسیحیت چه انتظاری دارد. یک واعظ که به شهری می‌رود، می‌بایست... یا یک کلیسای جدید یا مسئولیتی جدید، خودش را نبی می‌خواند، می‌رود آنجا و بطور مثال: "خوب، اگر پول زیادی به من بدهند، اگر بتوانم بهترین ماشین را داشته باشم. اگر آنها... اگر هر شش ماه حقوق من افزایش پیدا کند."

۱۰۳. باید بهترین‌ها را داشته باشیم. باید بهترین خانه‌ها را داشته باشیم. وقتی در برابر آن مردانی که در لباس پوست بزها و گوسفندان در صحرا سرگردان بودند و جایی نداشتند که سرشان را بنهند، بایستیم؛ چه کار می‌کنیم؟ یک نفر ما را تمسخر می‌کند و ما حاضریم که از کلیسا دست بکشیم و دیگر به آنجا برنگردیم. چیزی که مسیحیت امروز نیاز دارد، این است که باید از خودمان شرمسار باشیم.

اوه، خدایا! بر ما ترحم داشته باش.

۱۰۴. در آن روز از طریق انبیای خویش سخن گفت، اما امروز از طریق پسر خویش. آنجا، این کلام نبی بود. امروز، این کلام پسر است. اوه، متبارک باد نام خداوند!

۱۰۵. به عبارتی دیگر، اگر نگاهتان به سایه باشد، یعنی به نگاتیو، ممکن است که اشتباه

کنید. اما زمانی که این نگاتیو چاپ می‌شود، تصویر واضح است. آن از طریق نبی بود و این توسط پسر. آن از طریق نگاتیو بود، و این توسط خود آن. آمین! متوجه می‌شوید؟ امکان از دست دادن نیست. این یک امر مثبت^{۲۵} است. امروز، توسط پسر خویش. اوه، چه عالی!

۱۰۶. این چه بود؟ یک مقرر کردن بود. اوه، گوش کنید. او مقرر شده بود. یعنی مسیح، وارث همه چیز مقرر شده بود. اوه، شریر از این خبر داشت، از باغ عدن، می‌دانید، زمانی که شریر آن کلام را در آن روز شنید، در داوری آن افراد، خدا گفت: "از خاک گرفته شدی و به خاک بازمی‌گردی؛ و ذریت زن سر ذریت مار را خواهد کوبید."^{۲۶} یک ذریت (تخم) موعود.

۱۰۷. شیطان دائماً مراقب آن ذریت (تخم) بود و زمانی که هابیل متولد شد، او گفت: "ایناهاش، این همان ذریت است." و هابیل را کشت. پسر او قائن، هابیل را کشت. به محض اینکه هابیل مرد، او گفت: "ذریت را یافتم." او را ذبح نمود. گفت: "آن را یافتم." اما موت هابیل، ولادت شیث، قیام دوباره بود. دقت کنید که چگونه پیش می‌آیند.

۱۰۸. نسل شیث، افرادی عادی و فروتن پیش رفتند، تا خنوخ و بعد تا نوح و تا انتهای نابودی پیش از طوفان.^{۲۷}

۱۰۹. حالا نسل قائن را ببینید، شدند افراد باهوش، تحصیلکرده و عالم. آیا کتاب مقدس نگفت... آیا عیسی نگفت که فرزندان این جهان از فرزندان ملکوت حکیم‌تر هستند؟ حتی امروز به نسل قائن نگاه کنید، باهوش، تحصیلکرده، شکاک، بسیار مذهبی، می‌بینید؟ بسیار مذهبی، اما دانشمندان، سازندگان و مردانی بزرگ.

^{۲۵} اشاره به نگاتیو و تصویر چاپ شده

^{۲۶} اشاره به پیدایش باب ۳

^{۲۷} ترجمه درست، سیل است. (مترجم)

۱۱۰. مردان بزرگ را در نظر بگیرید، به توماس ادیسون نگاه کنید، خیلی از افراد بزرگ. به انیشتین نگاه کنید، مغزهای جهان، به اصطلاح امروز، مغزهای جهان. ولی ما سعی نمی‌کنیم از مغزها استفاده کنیم. اجازه می‌دهیم همان فکری که در مسیح بود، در ما باشد. نگاهمان به این کلام است و همان‌طور اعلام می‌کنیم.

۱۱۱. هرچند با تمام وجودمان به دکترها و پزشکان احترام می‌گذاریم، اما اکثر آنها شکاک و منکر خدا هستند. امروز به افراد باهوش و با دانش نگاه کنید، امروز آنها در آنجا در آن سو قرار دارند، یعنی در سمت قائن.

۱۱۲. ولی به صبر و فروتنی نگاه کنید. این دوباره رستاخیز شماسست. اوه، متبارک باد نام خداوند! بفرمایید. توجه کنید.

... او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیله او عالم‌ها را آفرید.

چه کسی عالم‌ها را آفرید؟ مسیح. مسیح عالم‌ها را آفرید. بله، آقا! کمی جلوتر برویم.

که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده...^{۲۸}

فروغ جلال چه کسی؟ جلال خدا. صورت متجلی حضور چه کسی؟ خدا. اوه، این را دوست دارم.

و خاتم جوهرش و به کلمه‌ی قوت خود حامل...

بفرمایید، کلام که حافظ همه چیز است. عیسی در متی باب ۲۴ گفت: "آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زایل نخواهد شد." او همه چیز را حفظ می‌کند.

^{۲۸} ترجمه درست در متن اصلی به این صورت است: "که فروغ جلالش و صورت تجلی یافته‌ی حضور اوست."

۱۱۳. علم تلاش می کند آن را کوچک کند و بگوید: "این یک کتاب قدیمی است. ترجمه شده است."

۱۱۴. حتی کلیسای کاتولیک رومی، اسقف شین^{۲۹} گفت: "این کتاب پنج بار مختلف ترجمه شده و چیز خاصی ندارد. اگر مجبور نباشید، نمی توانید به آن زیست کنید." اما خدا همه چیز را به کلام خویش حفظ می کند. آمین! این چیزی است که درباره اش فکر می کنم. من به کتاب مقدس ایمان دارم.

... کلمه‌ی قوّت خویش (در کلام قدرت است) چون طهارت گناهان [ما] را به اتمام رسانید... (اینجا را ببینید)... به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست.

۱۱۵. پولس سعی در گفتن چه چیزی دارد؟ تلاش می کند تا نشان دهد خدا همه چیز را در مسیح مقرر کرد، و مسیح صورت متجلی خدا بود. ادامه‌ی باب به این امر می پردازد که او بطور بالاتر از فرشتگان بود، بالاتر از جمیع قدرت‌ها بود. فرشتگان او را پرستش می کردند، پولس تلاش می کرد تا او را برافرازد.

۱۱۶. حال، می خواهم سعی کنم... اگر از این جلوتر نروم، ادامه‌ی باب دارد عیسی را برمی افرازد. چیزی که پولس اینجا می گوید، مثل باب ۱۱، و در صحبت درباره‌ی عالم. او گفت: "کدام یک از فرشتگان را گفت: تو پسر من هستی، امروز تو را تولید نمودم؟" می بینید؟

۱۱۷. "انتهای جهان، آنها نابود خواهند شد. جهان نابود خواهد شد. اما... همه چیز این جهان نابود خواهد شد. او آنها را مانند جامه جمع خواهد کرد. آنها مدرس شده از بین می روند، اما تو باقی هستی. تو تا به ابد هستی. تو پسر من هستی، امروز تو را تولید نمودم و هرگز نابود نخواهی شد. به دست راست حضرت اعلیٰ بنشین."

دست راست چه مفهومی دارد؟ نه اینکه خدا دست راست داشته باشد که کسی بخواهد بر آن بنشیند. دست راست یعنی «قوّت و اقتدار». اختیار و اقتدار همه چیز را در آسمان و بر زمین دارد و تمامی آسمان‌ها و زمین به واسطه‌ی او ساخته شده است.

۱۱۸. حال، این فرد عظیم، این دوست گران‌قدر یعنی مسیح، کیست؟ اینجا، خدا در پدر، پسر و روح القدس، این... این یک سه گانگی است، ولی نه سه گانگی در اشخاص. این یک سه گانگی جایگاه یک خداست.

۱۱۹. او پدر بود و بنی اسرائیل را هدایت کرد. این جایگاه او بود، یهوه پدر عظیم. و بر روی زمین ساکن شد، و پسر خوانده شد. و اکنون او در کلیسای خویش ساکن است و روح القدس خوانده می‌شود. نه سه خدا، یک خدا در سه جایگاه: پدر، پسر و روح القدس.

مردم تلاش می‌کنند از او یعنی خدای پدر، سه خدا بسازند. به همین علت است که یهودیان، هرگز نمی‌توانید، شما هرگز نمی‌توانید این را به یک یهودی ارائه کنید. خیر، او نمی‌تواند. او یک فرمان دارد دال بر این‌که: "من خدای واحد هستم." تنها یک خدا وجود دارد.

۱۲۰. در آفریقا به سه روش تعمید می‌دهند: یک بار برای پدر تعمید می‌دهند، یک بار برای پسر تعمید می‌دهند و یک بار برای روح القدس. میسیون ایمان رسولان، آنها در آنجا سه بار تعمید می‌دهند، رو به سمت جلو، در موت او. چیزی که در کرانه‌ی غربی آن را انجیل تام می‌خوانند، یا در کرانه‌ی شرقی، آنها سه بار به پشت تعمید می‌دهند... برای تدفین او.

۱۲۱. یکی دیگر می‌گفت: "صبر کن، باید انسان را رو به پشت دفن کرد." فقط چیزهای کوچک، درحالی که بر طبق کلام، هر دوی آنها در اشتباه هستند.

/این اوریم و تمیم و تعیین کننده است.

۱۲۲. حالا اینجا، بیاید این را متصور بشویم و ببینیم که به چه شکل است. اگر می‌خواهید این را ببینید، اینهاش. در تمام مدت تقریباً ۲۵ سالی که خادم بوده‌ام، این را مطالعه کرده‌ام. گاهی اوقات هم به عطایای در کلیسا فکر کرده‌ام. این عطایا چه هستند؟ نبوت، صحبت به زبان‌ها، ترجمه‌ی زبان‌ها، شفای الهی و این چیزها، که همه به واسطه‌ی مسیح می‌آیند.

۱۲۳. حالا ببینید، مسیح سر همه چیز است. او سر کلیساست. تابحال یک الماس بزرگ را دیده‌اید؟ یک قطعه الماس بزرگ که به‌درستی تراش خورده باشد، قطعات کوچکی از آن تراشیده شده است. این یک الماس درست را شکل می‌دهد. آن تراشیدن‌ها به چه دلیل است؟ الماس حقیقی، طریقی که بیرون می‌آید، حالت کبودی دارد، الماس راستین در زمانی که یافت می‌شود.

من در کیمبرلی^{۳۰} بودم. شاید خیلی از شما این را شنیده باشید که می‌توانید از داخل خیابان الماس جمع کنید. این درست است. من و بیلی و آقای بازوورث^{۳۱} رئیس معادن الماس کیمبرلی... او راهنمای من در ملاقات آنجا بود و فکر کنم... آنها در حدود عمق هزار و هفتصد پایی^{۳۲} زمین استخراج می‌کنند. آنها به شکل سنگ‌های آبی رنگ بیرون می‌آیند، آبی بزرگ، درست مثل سنگ آبی رنگی که در این اطراف یافت می‌شود. آن بومیان، آنها را در عمق هزار و هفتصد پایی قرار می‌دهند تا استخراجشان کنند، تا قیمت را بالا نگه دارند. اگر به رودخانه‌ی آنجا رفته باشید، به طول صدها کیلومتر از آن نگاهی می‌شود. او به من می‌گفت دو سطل ده گالنی با خودت ببر و آنها را از شن پر کن، اگر بتوانی آنها را با خودت به خانه ببری میلیونر خواهی شد، چون الماس‌های

Kimberley^{۳۰}
Mr. Bosworth^{۳۱}
^{۳۲} ۱۷۰۰ پا معادل ۵۱۸/۱۶ متر

زیادی در آن خواهد بود. اما آنها باید کار کنند و آن را از اعماق زمین استخراج کنند تا قیمت را بالا نگه دارند.

۱۲۴. حالا، زمانی که الماس بیرون آورده می‌شود، یک تکه سنگ بزرگ، صاف و گرد مانند شیشه است. الماس‌های مختلفی داریم، مثل الماس آبی، الماس سیاه، سبز زمردی، شفاف و الماس سفید. بعد وقتی پیش می‌آید که... زمانی که ساخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، بخشی از الماس هست که باید دور انداخته شود. باید از آن تراشیده شود، باید از آن جدا شود، چون وقتی در معرض نور مستقیم قرار می‌گیرد، این طوری برق می‌زند. آن تراشیدن، چیزی است که باعث برق زدنش می‌شود، نحوه‌ی برش آن، بریده شده، تراش خورده، بعد هنگامی که این گونه می‌شود، می‌درخشد. یکی نور سبز می‌دهد، دیگری رنگش آبی می‌شود، شاید آن یکی سبز زمردی بشود، شاید هم نوری قرمز رنگ، نورهای مختلفی از آن خارج می‌شود. مانند رنگ‌های رنگین کمان. به آن «آتش در الماس» می‌گویند.

۱۲۵. هر کدام از این رنگ‌ها، نمایانگر عطایا هستند. ولی این، فقط مسیح است که الماس است. او کسی بود که آمد، گرفته شد، زخم خورد، تراشیده شد تا بتواند خودش را بعنوان نور بر جهان منعکس سازد. او الماس سرآمد است.

۱۲۶. می‌توانید تصور کنید، قبل از اینکه حتی زمین باشد، قبل از اینکه نوری باشد، قبل از اینکه ستاره‌ای باشد، قبل از اینکه هیچ چیزی باشد؟ یک چشمه‌ی عظیم پیش می‌رود، چشمه‌ی روح، و از این چشمه، خالص‌ترین و ناب‌ترین محبت خارج شد، چون چیزی به‌جز محبت برای خارج شدن از او وجود نداشت. چیزی که امروزه ما آن را محبت می‌خوانیم، محبت منحرف شده است. اما زمانی که ذات یا کمی از آن محبت را در خود دریافت می‌کنیم، این نظرم را تغییر می‌دهد.

۱۲۷. بعد، یک رشته‌ی دیگر از آن خارج می‌شود، از آن چشمه‌ی اصلی، از الماس، و این، عدالت خوانده شده است، عدالت مطلق، برای همین است که ما می‌بایست شریعت را می‌داشتیم. برای همین است که شریعت می‌بایست دارای داوری باشد. اگر داوری در پی شریعت نباشد، شریعت هیچ فایده‌ای ندارد. و زمانی که داوری به واسطه‌ی شریعت داده شد، که باعث موت می‌شود، کسی نیست که قادر به پرداخت بهای آن باشد، مگر خود خدا. مجازات موت ما را پرداخت کرد و گناهان ما را بر خویش گرفت تا ما بتوانیم به واسطه‌ی او عدالت خدا باشیم.

۱۲۸. حال، زمانی که این انوار عظیم خارج شدند، یا این پرتوهای روح: محبت، سلامتی، این تنها چیزی است که وجود داشت، همان. هیچ رنجی نبود، هیچ نفرتی-هیچ نفرتی وجود نداشت، هیچ کینه‌توزی‌ای وجود نداشت؛ این نمی‌توانست از آن چشمه بیاید. آن چشمه، یهوه بود. این یهوه خدا بود. و حال، الهیدانان چیزی که از آن خارج شد را یک تنوفانی می‌خوانند که از منظر کتاب مقدسی «لوگوس» خوانده می‌شود. لوگوس که از خدا خارج یا صادر شد. توضیحش سخت است، ولی این جزئی از خدا بود.

۱۲۹. حال، این اتفاقی است که افتاد. اوه، من را ببخشید! تازه رسیدم به این، این مرا به جایی می‌برد که دوست دارم. می‌بینید؟ لوگوس، و این چشمه‌ی عظیم، چشمه‌ی عظیم روح که نه ابتدایی داشت و نه انتهایی؛ این چشمه‌ی عظیم شروع کرد به شکل گرفتن در خلقت، و لوگوس که از آن خارج شده بود، پسر خدا بود. این تنها حالت دیدنی‌ای بود که روح داشت و این، یک تنوفانی بود که یعنی یک بدن، و این بدن، شبیه یک انسان بود.

۱۳۰. هنگامی که موسی از صخره عبور کرد، آن را دید. او به آن نگریست و گفت: "از پشت به شباهت یک انسان بود."

این همان نوع بدنی است که ما وقتی در اینجا بمیریم دریافت می‌کنیم. "هرگاه این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم." همین بود، و این تئوفانی بود که پسر خدا بود. آن پسر، آن لوگوس، جسم پوشید، چون ما در جسم قرار داده شده بودیم. و تئوفانی، لوگوس، در اینجا، در میان ما جسم شد، و این چیزی نبود جز محل سکونت برای تمام آن چشمه که در او ساکن شده بود. اوه، این را می‌بینید؟ ایناهاش. این کسی بود که...

۱۳۱. اینجا را ببینید، حالا خیلی سریع عبرانیان باب هفتم را برای چند لحظه باز کنیم، اگر خدا بخواهد ببینیم اینجا به چه شکل است. ابراهیم!

چقدر زمان داریم؟ ده دقیقه وقت داریم. بسیار خوب، به این می‌پردازیم و بعد اگر خداوند بخواهد یکشنبه‌ی آینده آن را به اتمام خواهیم رساند.

۱۳۲. ابراهیم در حال بازگشت از شکست دادن ملوک بود.

زیرا این ملکی‌صدق پادشاه سالیم...

چند نفر می‌دانند که سالیم کجا، چه کسی و چه چیزی بود؟ اورشلیم.

پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده بدو برکت داد.

گوش کنید.

و ابراهیم نیز از همه چیزها ده-یک بدو داد؛ که اول ترجمه شده «پادشاه

عدالت» است و بعد ملک سالیم نیز یعنی «پادشاه سلامتی»

بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات...

۱۳۳. یک پادشاه از سلیم آمد و ابراهیم را که از کشتار ملوک مراجعه می کرد، ملاقات نمود. این پادشاه نه پدری داشت و نه مادری، نه ابتدای ایام و نه انتهای حیات. ابراهیم چه کسی را ملاقات کرد؟ حالا فکر کنید. او پدری نداشت، مادری هم نداشت. زمانی نداشت که شروع شده باشد و زمانی هم ندارد که در آن به انتها برسد، پس همان پادشاه سلیم، باید امروز زنده باشد. آمین! این را می بینید؟ این همان تئوفانی بود که پسر خدا بود. چه سلیمی؟ اورشلمی که در بالاست، که ابراهیم چون برکت یافته بود، در جستجوی آن بود و در تلاش برای یافتن شهری بود که سازنده و معمارش خدا بود. او در پوست گوسفندان و بزها آواره و سرگردان بود و در طلب شهری بود که سازنده و معمارش خدا بود. و پادشاه آن شهر را دید که نازل شده و از تمام غنائم به او ده-یک داد. آمین! این اوست، اوه، برادر گراهام، این او بود، این او بود. ابراهیم دوباره او را دید. یک روز در خیمه نشسته بود. نگاه کرد و دید که سه مرد در حال آمدن به آن سمت هستند.

۱۳۴. می دانید، یک چیزی در مورد یک مسیحی که به محض مشاهده ی روح آن را می شناسد، وجود دارد. وقتی که... او این را می داند. یک چیز روحانی در موردش هست، امور روحانی به صورت روحانی تمیز داده می شوند. می دانید، اگر واقعاً مولود شده باشد، می تواند این را بگوید: "گوسفندان من آواز من را تشخیص می دهند."^{۳۳}

۱۳۵. اوه، ابراهیم می دانست که یک چیزی هست، به بیرون دوید و گفت: "بفرماید خداوند! بنشینید، اندکی بیارامید، لقمه نانی بیاورم و پیش رویتان بگذارم، پاهایتان را خواهم شست. کمی استراحت کنید و سپس به سفر خود ادامه دهید، چون-چون برای ملاقات من آمده اید."^{۳۴} آنجا در زمین بی حاصل، مسیر سخت را برگزیده، راه سخت به همراه اندک تحقیرشدگان خداوند.

^{۳۳} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰^{۳۴} اشاره به پیدایش باب ۱۸

درحالی که لوط، برادرزاده‌اش داشت در ثروت زندگی می‌کرد، اما زندگی او در گناه بود. این چیزی است که ثروت غالباً به ثمر می‌آورد، یعنی گناه.

۱۳۶. پس ابراهیم آنها را در بالا نشانده، درحالی که برای شستن پاهایشان کمی آب آورده بود. به بیرون دوید و گوساله‌ی فربه‌ای را از گله گرفته و آن را کشت، آن را به خادم خویش سپرد تا آن را آماده کند. و گفت: "سارا! خمیر خود را مهیا کن."

می‌دانید که ورز دادن به چه معناست. می‌دانید، مادرم یک جور دستگیره قدیمی داشت که داخل بشکه‌ی آرد بود. تابحال یکی از آنها را با یک الک دیده‌اید؟ یک دستگیره داخل آن بود که با آن آرد را الک می‌کردید، می‌دانید، /این طوری، سنگین می‌شد و آن را الک می‌کردید. دیده بودم که مادرم این کار را می‌کرد، بارها شاهدش بودم، آن دستگیره‌ها یک چیز دایره شکلی دارند که یک صفحه‌ی سیمی دارد، مادرم آن را جمع می‌کرد و با آن الک می‌کرد، /این شکلی، و /این طوری آن را ورز می‌داد. بعد دستگیره را می‌گرفت و آن را دوباره الک می‌کرد، این طوری، تا همه‌ی آن را یکسان کند. این زمانی بود که ما می‌رفتیم و آرد خودمان را از آسیاب آبی تهیه می‌کردیم، آن حفره‌ها و منافذ بزرگ قدیمی و خیلی سنگین، که با آن یک نان ذرت واقعی درست می‌کردید. با خوردن آن، می‌توانستید تمام روز چوب اره کنید.

۱۳۷. ابراهیم گفت: "سریع کمی خمیر آماده کن و خیلی سریع کمی نان ذرت آماده کن." آنها شیر گاوها را دوشیدند و مقداری شیر آماده کردند، آن را خوب زدند و کمی کره از آن گرفتند. بعد رفتند یک گوساله را کشتند و کمی از گوشتش را آوردند و گوشت را سرخ کردند. مقداری نان ذرت و شیر آماده کردند و مقداری هم کره برای روی نان ذرت داغ. اوه، این بسیار خوب است، همه را با هم آغشتند. ابراهیم آن را برداشت و پیش روی این سه مرد قرار داد.

۱۳۸. همین طور که مشغول خوردن بودند، مدام نگاشان به طرف سدوم بود. پس از مدتی بلند شدند و به راه افتادند. او گفت: "ابراهیم!..." گفت: "این را از من مخفی نخواهد داشت."

۱۳۹. "نمی‌توانم کاری را که می‌خواهم انجام دهم، از تو مخفی کنم. دارم به آنجا می‌روم. گناهان مردم به گوشم رسیده است."

این مرد که بود؟ گرد و غبار لباسش را پوشانده، آنجا نشسته و دارد گوشت گوساله می‌خورد و شیر گوساله می‌نوشد و نان ذرت به همراه کره می‌خورد. این فرد غریبه کیست؟ دو یا سه نفر از آنها آنجا نشسته‌اند و غبار لباس او را پوشانده است. اوه، بله "ما از سرزمینی دور هستیم." بله، بسیار بسیار دور. و بعد او گفت... خوب، آنها که هستند؟

۱۴۰. او گفت: "نمی‌توانم چیزی را از ابراهیم مخفی کنم، چون می‌دانم که او وارث تمام زمین است." آمین! "اسرارم را مکشوف می‌کنم." به عبارت دیگر، «بر وارثان زمین» اینجا جایی است که کلیسا باید امروز در آن باشد. درست است، اسرار خداوند را دریافت کنید و خودتان را حفظ کنید، اینکه چطور رفتار کنید، چطور راه بروید، چگونه زندگی کنید. ما وارثان زمین هستیم. درست است. او این را بر شما مکشوف می‌سازد، چون چیزی را مخفی نگه نمی‌دارد. بخاطر همین است که شاهد وقوع این چیزها هستیم. جهان می‌گوید: "آه! این فقط تعصب‌گرایی است." بگذارید بگویند، وارث زمین از این امور آگاه است. [فضای خالی روی نوار]

...ایشان فرزندان خوانده خواهند شد.

خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

او اسرار خودش را بر ایشان آشکار می‌کند، بر آنها مکشوف می‌سازد، به آنها نشان

می دهد که چه کار کنند و چگونه زیست کنند، امور دنیا را ترک گفته و در دینداری راه بروند و در دینداری زیست کنند، در این کلام حاضر، به همراه او گام بردارند. بگذارید جهان هر چه می خواهد بگوید.

۱۴۱. پس گفت: "نمی توانم این را از ابراهیم مخفی کنم، چون می دانم که او وارث زمین است. اما..." او گفت: "دارم می روم تا سدوم را از بین ببرم. دارم به آنجا می روم."

۱۴۲. "آقا! می خواهی چه کار کنی؟ اهل کجا هستی؟ اینجا به چه معناست؟"

۱۴۳. او گفت آمده ام تا ببینم. "یک چیز دیگر ابراهیم، تو بیست و پنج سال، بخاطر وعده ای که به تو داده ام، صبر کرده ای. از بیست و پنج سال قبل همه چیز را برای این طفل آماده کرده ای. هنوز منتظر من هستی، حالا می خواهم تو را ملاقات کنم، سال دیگر تقریباً همین زمان، ماه آینده با تو خواهم بود."

۱۴۴. و سارا داخل خیمه بود. این مرد پشتش به خیمه بود و داشت /این طوری با ابراهیم صحبت می کرد. و سارا گفت: "هاه!"

۱۴۵. او گفت: "چه چیزی باعث خنده ی سارا شد؟" ها، ها، ها، این یعنی چه؟ این یک تله پاتی قوی بود، نبود؟ "چه چیزی باعث خنده ی سارا شد؟"

سارا گفت: "نه، من اصلاً نخندیدم."

۱۴۶. گفت: "اوه، بله، خندیدی." سارا ترسیده بود. داشت می لرزید. /این مرد که بود که می توانست از هر کاری که سارا در خیمه انجام داد، آگاه باشد؟ این همان خدا/یی است که امروز با ماست. همان شخص. او همه ی اینها را می داند. می بینید؟

۱۴۷. "به چه چیزی می خندی؟" می بینید؟ پشتش به خیمه بود. کتاب مقدس این را عنوان

می‌کند که "او پشتش به خیمه بود." اما از آن آگاه بود. "چرا سارا دارد آنجا/ین کار را می‌کند؟"

۱۴۸. این فرد غریبه کیست؟ می‌دانید چه اتفاقی افتاد؟ در آنجا به راه افتاد و از نظر محو شد. و کتاب مقدس می‌گوید که آن، خدای قادر، یهوه، آن چشمه‌ی عظیم، آن تنوفانی، آن لوگوس بود.

۱۴۹. یک واعظ چند وقت قبل به من می‌گفت: "برادر برانهام! شما که واقعاً فکر نمی‌کنید او خدا بود. می‌کنید؟"

۱۵۰. گفتیم: "کتاب مقدس می‌گوید که او خدا بود، الوهیم." که، خدای قادر بود، الشدای، درست است، قوّت دهنده، راضی کننده. آمین!

۱۵۱. اوه، احساس مذهبی بودن دارم! فکرش را بکنید. اینجاست، اوست. حالا می‌خواهم به شما نشان بدهم که اینجا او کیست، آن وقت خواهید دید که پسر کیست. این عیسی بود، قبل از اینکه اسم انسانی «عیسی» را داشته باشد.

۱۵۲. آن روز کنار چشمه ایستاده بود. همه‌ی آنها درحال نوشیدن بودند، می‌دانید، «دارنده‌ی آب‌ها در بیابان» بود و چیزهایی از این دست. او گفت... آنها من و این چیزها را می‌خوردند. می‌گفتند: "پدران ما چهل سال در بیابان من را خوردند."

۱۵۳. او گفت: "و آنها همه مردند." گفت: "من نان حیات هستم که از جانب خدا، از آسمان آمدم. هر که از این نان بخورد، هرگز نخواهد مرد."^{۳۵}

۱۵۴. گفتند: "خوب، پدران ما از روح نوشیدند، از صخره‌ی روحانی که در بیابان بود و آنها را دنبال می‌کرد."

^{۳۵} اشاره به انجیل یوحنا باب ۶

۱۵۵. او گفت: "من آن صخره هستم." جلال! یوحنا باب ششم.

"چرا؟" آنها گفتند: "چه؟"

"بله، درست است."

۱۵۶. "چرا؟" او گفت: "هنوز پنجاه سال نداری." البته، شغلش باعث شده بود کمی مسن به نظر برسد، ولی فقط سی سال سن داشت. گفتند: "تو کسی هستی که هنوز پنجاه سال نداری و می‌گویی ابراهیم را دیده‌ای، که بیش از هشتصد یا نهصد سال است که مرده است؟ ما می‌دانیم که تو شیریر هستی."

۱۵۷. او گفت: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم." ایناهاش، «هستم» که بود؟ یک نام جاویدان برای تمام نسل‌ها. او... آن ستون آتش در بوته‌ی مشتعل بود، "هستم آنکه هستم."^{۳۶} او آنجا بود، آن توفانی که او اینجا ساخت، پسر خدا خوانده شد، هستم، یهوه.

۱۵۸. تو ما گفت: "خداوند! پدر را به ما بنما که ما را کافی است."

۱۵۹. او گفت: "این مدت با شما بودم و من را نمی‌شناسید؟" گفت: "وقتی مرا ببینید، پدر را دیده‌اید، چرا می‌گویید پدر را به ما نشان بده؟ من و پدر یک هستیم. پدر من در من ساکن است. من فقط خیمه‌ای هستم که پسر خوانده شده. پدر در من ساکن است. من نیستم که اعمال را انجام می‌دهم، این پدر من است که در من ساکن است. او اعمال را انجام می‌دهد، نه من."^{۳۷}

۱۶۰. حال، ایستاده، در آنجا، موسی او را دید، او را از پشت دید. گفت: "شبهه پشت انسان بود." لوگوسی که از خدا صادر شد.

^{۳۶} اشاره به انجیل یوحنا باب ۸

^{۳۷} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۴

۱۶۱. بعد چه اتفاق افتاد؟ این خدا بود. و دلیل اینکه از لوگوس به جسم آمد... چه؟... شما چطور...؟ برای آن چه اتفاقی افتاد؟ پنج دقیقه قبل از آن، او یک... او لوگوس بود. اما چه کار کرد؟ دستش را دراز کرد و...

۱۶۲. بدن‌های ما از شانزده عنصر متفاوت جهان تشکیل شده است. این را می‌دانیم. از پتاسیم، مقداری کلسیم، نور کیهانی، اتم و این چیزها تشکیل شده است. اینها همه در کنار هم این بدن را شکل می‌دهند که از خاک زمین گرفته می‌شود. شما غذا می‌خورید. همین‌طور که غذا می‌خورید، این تبدیل می‌شود به... از خاک زمین می‌آید و همین‌طور پیش می‌رود. جسم شما، هیچ تفاوتی با یک اسب یا یک گاو یا هیچ چیز دیگری ندارد. اینها فقط جسم است.

۱۶۳. و پسر، شما این جسم را جلال می‌دهید؛ اما آن روح یک جان در آنجا دارد، برادر من! درست است. اما جسم شما فقط خاک زمین است، مانند یک حیوان. جسم شما چیزی بیشتر از یک حیوان نیست. و اگر برحسب جسم شهوات داشته باشید، این همچنان یک حیوان است. درست است، درست است. نباید این کار را بکنید. روح خدا شما را هدایت می‌کند و شما را در مرتعی رفیع‌تر از آن قرار می‌دهد. این کاملاً درست است.

۱۶۴. حالا و در اینجا، این ثوفانی عظیم آنجا ایستاده بود... آن یهوه خدای عظیم، می‌دانید چه گفت؟ دست خود را دراز کرد و یک مشت اتم، کمی نور کیهانی برداشت و در آن ریخت، این طوری، «فففف» در آن دمید، یک بدن و در آن قدم گذارد. همین.

۱۶۵. گفت: "جبرائیل! بیا اینجا." آن فرشته‌ی بزرگ و اعظم رفت و «فففف»، "به آن قدم بگذار."

۱۶۶. "میکائیل! بیا اینجا." فرشته‌ی سمت راست او. "تو به آن قدم بگذار."

۱۶۷. خدا و دو فرشته در جسم بشری در اینجا گام برداشتند و شیر گاو نوشیدند و کره‌ی شیر را خوردند، نان ذرت و گوشت گوساله خوردند. دو فرشته‌ی خدا. کتاب مقدس چنین می‌گوید. این ملک‌ی‌صدق است که ابراهیم در راه بازگشت از کشتار پادشاهان ملاقات کرد. این پسر خداست.

۱۶۸. برویم جلو، اینجا در کتاب عبرانیان، در باب هفتم گفت: "بلکه به شبیه پسر خدا شد." ایناهاش. خدا همه چیز را توسط او ساخت. و او در آنجا گام برداشت و خاک را دوباره به خاک برگرداند، و دوباره قدم در جلال گذارد.

۶۹. فرشتگان، به محض اینکه آقا و خانم لوط را نجات دادند، و زن مدام به عقب نگاه می‌کرد، او گفت، به آنها گفت که دیگر مرتکب این کار نشوند. و فرشتگان دوباره قدم به حضور خدا گذاردند.

۱۷۰. حال، چه امید عظیمی داریم، در این ایمان عظیمی که امشب آن را می‌ستاییم. خدای زنده، یهوه، ستون آتش، با ماست. خود را در قدرت و عمل نشان می‌دهد که تصویرش را بگیرند، همان یهوه. پسر خدا که از خدا خارج شد، نزد خدا بازگشت و تا ابد در کلیسا ساکن است، ایناهاش.

۱۷۱. نام ما را در دفتر خویش دارد، با سوگندی که به خویش خورده، چون کسی بزرگ‌تر برای سوگند خوردن نیست، سوگند خورده که ما را در روز واپسین برخیزاند. "او که جسم مرا می‌خورد و خون من را می‌نوشد حیات جاودان دارد و من در روز واپسین او را خواهم برخیزانید. او نزد من می‌آید و من او را طرد نمی‌کنم. او که کلام من را بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد حیات جاویدان دارد و هرگز بر او حکم نشود، بلکه از موت به حیات منتقل می‌شود."^{۳۸}

^{۳۸} اشاره به انجیل یوحنا باب ۶

۱۷۲. همان می‌توانست دست دراز کند و یک مشت کلسیم و پتاسیم بردارد و بگوید «فففف» و شما دوباره انجا باشید. نام من در دفتر اوست. هو-هو، هو-هو! آیا اهمیت می‌دهم که شانه‌ام چقدر خمیده باشد یا چقدر پیر می‌شوم؟ مسلماً نه. کمترین نگرانی‌ای ندارم.

۱۷۳. برادر مایک! یکی از این روزها، خدا به قلبتان برکت بدهد. برادر! وقتی آن صور عظیم برسد، که نواخته شود و آن یوسف پیش خواهد آمد. هلولیاه! خواهد گفت: "فرزندان!" «فففف» و ما آنجا خواهیم بود، ساخته شده به شباهت او، همیشه جوان، پیری در گذشته است، بیماری یا مشکلات، غم‌ها از بین رفته‌اند. جلال بر خدای زنده!

۱۷۴. این کسی است که امروز خدا به واسطه‌ی او سخن می‌گوید، پسرش. "در ایام سلف به اقسام متعدد از طریق انبیا تکلم کرد، اما در این ایام آخر به واسطت پسر خویش، مسیح عیسی." او با قلب هر انسانی که او را خوانده باشد، تکلم می‌کند. اگر تابحال صدای او را حس کرده‌اید، یا ضرباتش را بر در قلبتان شنیده‌اید، لطفاً او را رد نکنید. بیایید دعا کنیم.

۱۷۵. پدر آسمانی! امشب خشنودیم که می‌دانیم پولس چطور در ابتدای این رساله‌ی عبرانیان برگشت به اناجیل. او نمی‌توانست این را فقط بر پایه‌ی شنیده‌ها یا بر یک تجربه قرار بدهد. او می‌خواست که ما بدانیم **حقیقت** چیست. و او درست به اناجیل بازگشت و... برگشت به عهد عتیق، به انجیلی که برای آنها موعظه شده بود. و او به واسطه‌ی عهد عتیق تمام نمادها و سایه‌ها را دیده بود. بخاطر همین است که ما امشب این کتاب عظیم عبرانیان را در اختیار داریم. و این را می‌بینیم خداوند! و دوستش داریم. این در طول اعصار سوزانده شده، پراکنده شده، سعی کردند تا از دستش خلاصی یابند، ولی او همچنان همان است، چون تو گفتی که "آسمان و زمین زایل می‌شوند ولی کلام من زایل نمی‌شود."

۱۷۶. بعد یک شکاک می تواند بگوید: "خوب، تو گفتی پولس این را نوشته." نه پولس، بلکه خدایی که در پولس بود؛ آن وجود خالق که در پولس بود.

۱۷۷. درست به همان شکل که در داود بود وقتی که گفت: "قدوس خود را نخواهم گذاشت که فساد را ببیند و جان او را در عالم اموات رها نخواهم کرد."^{۳۹} و پسر خدا، آن کلمات نبی را گرفته و تا اعماق عالم اموات رفت. و گفت: "این خیمه را خراب کنید و در مدت سه روز آن را خواهم برخیزانید."^{۴۰} و این کار را کرد، چون کلام خدا نمی تواند قاصر شود، حتی یک همزه از آن قاصر نخواهد شد. چقدر از این بابت خدا را شاکریم! این اوریم و تمیم عظیم، و اینکه بدانیم تجربه‌ی ما امشب، خداوند! در این کتاب مقدس تالو دارد. ما تولد تازه داریم، روح القدس را داریم.

۱۷۸. خدای عزیز! اگر امشب زن و مردی اینجا باشند، پسر یا دختر که هرگز شاهد این نبوده‌اند، چطور می توانند قیام کنند، اگر حیاتی در آنجا نباشد؟ اوه، می گویند: "حیات دارم."

۱۷۹. لکن کتاب مقدس گفت: "لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است، می گوید حیات دارید ولی مرده‌اید، مدعی هستید."^{۴۱} این را کتاب مقدس گفت: "که حیات دارید، ولی مرده‌اید. می گویی دولتمند هستی و محتاج به هیچ چیز نیستی؛ نمی دانی که مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان."^{۴۲} و خداوند! این امشب شرایط کلیساهاست. این گونه از این امور عظیم و ارزشمند غافلند.

شناخت یهوه خدای عظیم که تنها می تواند از طریق... او گفت: "آن ماهی‌ها را نزد من

^{۳۹} اشاره به اعمال رسولان باب ۲ و ۱۳

^{۴۰} اشاره به انجیل یوحنا باب ۲

^{۴۱} اشاره به اول تیموتائوس باب ۵

^{۴۲} اشاره به مکاشفه باب ۳

بیاورید.^{۴۳} او باید ماهی را می‌گرفت تا چیزی از آن بسازد. نشان‌دهنده‌ی این که برای رستاختین باید یک چیزی وجود داشته باشد که کاری با آن انجام بشود. او فقط ماهی را نساخت، بلکه ماهی پخته شده ساخت و نان پخته شده، او با پنج ماهی کوچک، پنج هزار نفر را خوراک داد... چند قرص نان و دو ماهی. او، خداوند! این در دستان او بود، او خالق بود، اما می‌بایست چیزی در دست می‌داشت.

ای خدا! باشد تا ما امشب خودمان را در دستان او قرار دهیم و بگوییم: "او، خدا! مرا همان‌گونه که هستم، بگیر. و وقتی انتهای عمرم فرا می‌رسد، بگذار با این امید که در من بود، بروم. با دانستن اینکه تولد تازه دارم و روح تو با من شهادت داده است، و با روح من شهادت داده که من پسر تو هستم، یا دختر تو." و در روز واپسین، تو آنها را برخیزان. این را عطا کن، ای پدر!

۱۸۰. درحالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، اگر کسی هست که بخواهد دستش را بلند کند، بگوید: "برادر برانهام! من را در دعا به یاد آور، می‌خواهم خدا من را بشناسد، وقتی... وقتی این زمین را ترک می‌کنم، او چنان من را بشناسد که نامم را بخواند و من جواب خواهم داد." خدا به شما برکت بدهد، پسر! خدا به شما برکت بدهد، و شما، و شما خانم! کس دیگری هست؟ فقط دستتان را بلند کنید. بگویید: "برادر برانهام! برای من دعا کن." این کاری است که خواهیم کرد. خدا به شما برکت بدهد، خانم جوان! این خوب است.

۱۸۱. حالا همین‌طور که سرهایتان پایین است و دعا می‌کنید، می‌خواهم یک بند از این سرود را بخوانم.

طمع ثروت‌های این جهان را نداشته باش
که به سرعت فاسد می‌شوند

^{۴۳} اشاره به انجیل متی باب ۱۴، انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۹

امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
که هرگز زایل نخواهند شد
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
که هرگز زایل نخواهد شد

۱۸۲. درحالی که خواهر درحال نواختن هستند و سرهایتان خم شده است، آیا دستان را بلند می‌کنید که بگویید، "بله خداوند! این دست من است."؟ این چه کاری خواهد کرد؟ نشان خواهد داد که روح شما، در درون شما، یک تصمیم گرفته است. "دست تو را می‌خواهم، ای خداوند!" دختر کوچولو! خدا به تو برکت بدهد. "من دستم را بلند خواهم کرد." خدا به تو برکت بدهد، دختر کوچولو آن پایین! این خوب است عزیزم. می‌دانی، خدا از دیدن اینکه این کار را می‌کنی، خوشحال است. "بگذارید کودکان نزد من آیند."^{۴۴}

۱۸۳. "خدایا! می‌خواهم تو دستانم را بگیری. و در آن روز می‌خواهم در دستان تو باشم؛ که وقتی می‌خوانی، بیایم." بله، مانند ایلعازر. خدا به شما برکت بدهد، خواهر!

وقتی سفرت تکمیل شده باشد
اگر با خدا صادق بوده باشی
خانه‌ات در جلال زیبا و درخشان
جان ربوده شده‌ات خواهد دید

پس الان چه کار می‌کنید؟

^{۴۴} اشاره به انجیل مرقس باب ۹

دست در دستان لا تغییر خداوند
 دست در دستان لا تغییر خداوند
 امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
 دست در دستان لا تغییر خداوند
 دست در دستان لا تغییر خداوند

۱۸۴. پدر آسمانی! امشب دستان بی شماری بالا رفت، در این جلسه ی کوچک، و آنها امشب می خواهند دستان لا تغییر تو را بگیرند. با دانستن این که چه چیزی به تو سپرده شده است... تو گفتی: "من... هر که پدر به من عطا کرده باشد، نزد من خواهد آمد و هیچ یک از آنها فنا نخواهد شد. و من در روز بازپسین آنها را خواهم برخیزانید. هرگز نمی توانند هلاک شوند، هرگز به داوری نخواهد آمد، بلکه حیات جاویدان دارند، حیات ابدی، و تنها یک حیات ابدی هست که از خدا می آید، فقط از خدا." این خداست، وقتی روح خدا را در خود داشته باشیم، مانند خدا فکر می کنیم. به عدالت و تقدس فکر می کنیم و تلاش می کنیم برای خشنود ساختن او زندگی کنیم.

۱۸۵. عطا کن خداوند! تا این نوع حیات وارد تک تک کسانی بشود که دستانشان را بلند می کردند و نکردند، دعا می کنم که با ایشان باشی. عطا کن پدر! و هنگامی که سفر ما به اتمام رسیده باشد، عمرمان به اتمام رسیده، بتوانیم در آن روز به آرامی وارد شویم، به جایی که هرگز پیر نخواهیم شد، هرگز بیمار نخواهیم شد. هرگز مشکلی نخواهد بود. تا آن زمان ما را شاد و مسرور نگه دارد، در ستایش او، چون این را در نام او می طلبیم. آمین!

۱۸۶. همه ی شما ایمانداران! حالا، دستانمان را برافرازیم و آن سرود را بخوانیم.

دست در دستان لاتغیر خداوند
دست در دستان لاتغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
دست در دستان لاتغیر خداوند
دست در دستان لاتغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن

حالا با هم زمزمه کنیم. [برادر برانهام زمزمه می کند: "دست در دستان لاتغیر خداوند"]
۱۸۷. همین طور که این کار را انجام می دهید، به همسایه تان بگویید: "همسایه! خدا به شما
برکت بدهد." به کسی که کنار شما نشسته است، دست بدهید. "خدا به شما برکت
بدهد." در هر دو طرف، در هر دو طرفتان دست بدهید. "خدا به شما برکت بدهد.
همسایه! خدا با شما باشد." امیدتان را بر چیزهای ابدی بنا کنید.
داک، می دانم که او آنجاست. برادر نویل! می دانم که خیلی وقت پیش شما آنجا بودید.

وقتی این سفر به اتمام برسد
یکی از این روزها اتفاق می افتد
اگر با خدا صادق بوده باشی

برادر سوارد^{۴۵} را آنجا خواهیم دید.

تابان و تابان خانهات در جلال
جان ربودهات خواهد دید
دست در دستان لاتغیر خداوند

من پرستش بعد از پیغام را دوست دارم
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
زمان پر شده از گذارهای سریع
بی‌ارزشی این دنیا باقی خواهد ماند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
دست...

بیاید نگاهی به او داشته باشیم. به آن نادیده در میان ما و همین‌طور که می‌خوانیم، او را
بپرستیم.

دست در دستان لا‌تغیر خداوند
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
دست در دستان لا‌تغیر خداوند
امیدت را بر چیزهای ابدی بنا کن
سلامتی، سلامتی، سلامتی

حالا او را پرستید.

نازل می‌شود...

پیغام به اتمام رسیده، اکنون زمان پرستش است.

همواره بر روح‌های ما بخرام، این دعای من است
در امواج بی‌کران محبت

در او شستشو یابید.

سلامتی، سلامتی، سلامتی
نازل می‌شود از...

آن چشمه‌ی عظیم دارد باز می‌شود.

...بالا

همواره بر روح‌های ما بخرام، این دعای من است
در امواج بی‌کران محبت

آیا این واقعاً کاری نمی‌کند؟

سلامتی عالی
همواره بر روح‌های ما بخرام، این دعای من است
در امواج بی‌کران محبت

آیا یک چیزی در این نیست که بسیار غنی و شیرین است؟

۱۸۸. نمی‌دانم، آیا بیماری هست که بخواهد مسح بشود و برایش دعا شود؟ اگر هست، جای‌تان را پیدا کنید. این خانم که آنجا روی صندلی چرخدار است؟ بگذارید بماند، من می‌آیم و برایش دعا می‌کنم. نیازی نیست از آن صندلی بلند شود. کس دیگری هست؟

اوه، آیا این قسمت از جلسه را دوست ندارید؟ چند نفر احساس می‌کنند و می‌دانند که حضور خدا اینجا است؟ این چیزی است که از آن صحبت می‌کنم. همان... احساس

می کنید که... چند نفر احساس می کنند که می توانند فریاد بزنند؟ حالا ببینیم، احساس می کنید که یک چیزی در درونتان می خواهد فریاد بزند. می بینید؟

این سلامتی است، سلامتی عالی
که از پدر در بالا نازل می شود
بر روح من بخرام، این دعای من است
با امواج بی کران محبت
بر من بتاب

۱۸۹. همین طور که در پرستش هستیم، الآن می خواهیم بیماران را تدهین کنیم و برایشان دعا کنیم. خانم! از این طرف می آید؟

۱۹۰. این به چه معناست؟ "و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید." ^{۴۶} حالا همه در دعا باشند، فقط سرود را زمزمه کنید، به عیسی که بیماران را شفا می دهد، فکر کنید.

۱۹۱. او را با روغن تدهین کنیم...؟...

کلیسای کاتولیک، قدیمی‌ترین تشکیلات در دنیاست، لوتر در رتبه‌ی دوم و بعد زوینگلی آمد؛ بعد از زوینگلی، کالوین آمد، از کالوین به انگلیکن، آنگلو ساکسون‌ها پیش می‌آیند، بعد کلیسای انگلیکن و پادشاه هنری هشتم، زمانی که اعتراض کرد و سایر مسائل؛ بعد از آن متدیست و ولسلی و ناصری‌ها، زائرین مقدس و تا به آخر که پنطیکاست باشد، همه تشکیلات شده‌اند. و کتاب مقدس به وضوح تعلیم می‌دهد که کلیسای کاتولیک یک زن بدنام است و کلیساهای پروتستان و تشکیلاتشان دختران او هستند، مکاشفه باب هفده. این کاملاً درست است. پس آنها...

حال، منظور من مردم نیستند، در تمام کلیساهای افراد نیکو، مقدس و نجات‌یافته هستند. اما خدا قوم خود را از طریق یک تشکیلات نمی‌خواند. او آنها را بعنوان فرزند می‌خواند. خدا با افراد سروکار دارد، چه متدیست باشید، باپتیست، پروتستان و کاتولیک یا هرچه هستید. خدا پیش از بنیان عالم شما را شناخت و شما را برای حیات ابدی از پیش برگزید، یا اینکه شما برای موت ابدی از پیش برگزیده شده بودید. نه اینکه...

William Marrion Branham

Hebrews, Chapter One

Jefersonville, Indiana

57-0821